



اقیانوسی به نام آقا مهدی / شهید، عشقی که پیکر ندارد

سردار علی اکبر پورجمشیدیان فرمانده کنونی سپاه عاشورا به عنوان مسئول فرهنگی و تبلیغات لشکر عاشورا و هم‌رمز آقا مهدی به بهانه سالروز شهادت این سردار بزرگ اسلام از اقیانوسی سخن می‌گوید که بی‌شک نظیر آن را نخواهیم یافت.

در گفت‌وگوی تفصیلی فارس با هم‌رمز شهید باکری عنوان شد

اقیانوسی به نام "آقا مهدی" / شهید، عشقی که پیکر ندارد

سردار علی اکبر پورجمشیدیان فرمانده کنونی سپاه عاشورا به عنوان مسئول فرهنگی و تبلیغات لشکر عاشورا و هم‌رمز آقا مهدی به بهانه سالروز شهادت این سردار بزرگ اسلام از اقیانوسی سخن می‌گوید که بی‌شک نظیر آن را نخواهیم یافت.

به گزارش **خبرگزاری فارس** از تبریز، شهید باکری فرمانده لشکر 31 عاشورا، شهیدی است از خیل شهدای کربلای ایران، شهیدی از جبهه نبرد تمامی اسلام با تمامی کفر، جبهه‌ای که بسیار شهیدان گمنام داشته است و کمتر از آنان یاد شده است.

جبهه‌ای که گمنام‌های به لقا پیوسته‌اش بیش از نامداران به لقا پیوسته‌اش است و این خصوصیت بارز تحول باطنی مردم و بسیج مردم است. شهید باکری، شهید است از میان شهدا، گداشته‌ها، گداشته‌ها، گداشته‌ها، همه شهداست.

سردار علی اکبر پورجمشیدیان متولد سال 1341 در شهر تهران است، وی برادر دو شهید بزرگوار مهدی و جلال پورجمشیدیان هستند که در دوران دفاع مقدس به درجه شهادت نایل آمدند.

وی از دوران دانش‌آموزی و دوران جوانی در حرکت‌های انقلابی فعالیت سیاسی خود را آغاز کرده‌اند و بعد از انقلاب در سال 1358 به عضویت در سپاه پاسداران درآمدند و در لشکر 27 رسول (ص) آغاز به خدمت کردند تا اینکه در سال 1361 به لشکر همیشه پیروز 31 عاشورا آمدند و در کنار شهید دلاور مهدی باکری به دفاع از اسلام و انقلاب پرداختند.

سردار پورجمشیدیان بعد از پایان جنگ به عنوان مسئول نظارت نمایندگی نیروی زمینی سپاه، مسئول حقوقی بازرسی نیروی زمینی سپاه و مدتی در بنیاد تعاون سپاه عاشورا هستند.

مصاحبه‌ای که پیش روی شماست بخشی از گفت‌وگوی چند ساعته با ایشان در موضوع ابعاد شخصیتی سردار سرلشکر پاسدار شهید مهندس، مهدی، باکری، است که تمحه شما را با خواندن این مصاحبه جلب می‌کنیم.

س: از نحوه آشنایی با آقا مهدی باکری بفرمائید

ج: سابقه آشنایی ما با شهید بزرگوار آقای مهدی باکری برمی‌گردد به اواخر عملیات بیت‌المقدس. عملیات بیت‌المقدس که تمام شد ما به همراه جمعی از رزمنده‌های آذربایجان از لشکر مقدس 27 حضرت رسول تسویه حساب کردیم.

به ما گفته شد که باید به تیپ عاشورا و از آنجا به تبریز بروید. من نخستین بار آقا مهدی را آنجا دیدم که برای رزمندگان تیپ عاشورا صحبت می‌کردند.

قبل از آن خدمت ایشان نرسیده بودم تا بعد از عملیات والفجر که قرار شد ما بیاییم در لشکر خدمت ایشان باشیم، ظاهراً ایشان به دنبال کسی برای کارهای فرهنگی لشکر می‌گشتند که یکی از برادران صحبت کرده بودند و اسم بنده را به آقا مهدی داده بودند، ایشان با وجود اینکه از من شناختی نداشتند به بنده اطمینان کردند و مرا پذیرفتند.

ما خدمت ایشان رسیدیم و به عنوان مسئول فرهنگی و تبلیغات لشکر عاشورا از سال 62 تا بعد از شهادت آقا مهدی در خدمت ایشان بودیم و به طور مستقیم در خدمتشان به عنوان یک سرباز کوچک انجام وظیفه می‌کردیم.

س: زمانیکه به عنوان مسئول فرهنگی لشکر حضور داشتید روحیات و ویژگی‌های شهید باکری را چگونه دیدید؟

ج: شهید باکری شخصیتی بود دارای ویژگی‌های مختلف و بعضی متضاد یعنی در کمتر کسی پیدا می‌شد که این خصوصیات در او باشد.

ویژگی‌های متفاوت و مختلف که در ظاهر کمتر آدم بتواند اینها را جمع داشته باشد به قول علما جمع اضداد. ایشان ضمن اینکه یک فرد شجاع یک انسان عالم به معنای واقعی و در مسائل نظامی دارای تدبیر و اقتدار بود، در کنار آن یک انسان بسیار رئوف، مهربان و دلسوزی برای مجموعه نیروهای تحت امر خود، خصوصاً نسبت به فرماندهان گردان، مسئولان واحدهایی که مستقیم با خود ایشان کار می‌کردند توجه خاصی داشت.

نخستین مطلبی که باعث ایجاد جاذبه و انگیزه می‌شد نسبت به برادرانی که با ایشان کار می‌کردند، ساده‌زیستی و به قول و اصطلاح خودمان خاکی بودن آقا مهدی بود.

ایشان یک انسان فوق‌العاده ساده بودند و اگر کسی از قبل ایشان را نمی‌شناخت باور نمی‌کرد این فردی که با او مواجه شده، فرمانده لشکر است.

ایشان از همه جهت ساده بود، پوشش لباس و خورد و خوراکش یک زندگی کاملاً ساده داشتند. من به جرأت می‌توانم بگویم آقا مهدی در طول دورانی که لشکر مقدس عاشورا را فرماندهی می‌کردند تا زمان شهادتشان بعید می‌دانم از نظر لباس، خوراک و پوشش بیشتر از یک نیروی بسیار عادی استفاده کرده باشند.

یعنی به حداقل اکتفا می‌کرد، شاید به لباسشان بعضی وقت‌ها وصله زده بود. یکی از دلایل ایجاد جاذبه و اینکه مردم جذب رفتارها و منش ایشان می‌شدند، همین ساده‌زیستی ایشان بود.

دومین ویژگی که در آقا مهدی می‌توانیم پیدا کنیم و شاید باز از اصلی‌ترین مسائلی که باعث ایجاد جاذبه و انگیزه می‌کرد، صداقت آقا مهدی بود.

آقا مهدی فوق‌العاده انسان صادقی بود در مطالبش اگر تشویق می‌کرد، صادقانه تشویق می‌کرد و از روی صداقت بود. اگر تنبیه و برخورد می‌کرد از روی صداقت بود. اگر یک وقت سخت‌گیری هم می‌کرد بچه‌ها چون می‌دانستند آقا مهدی قبل از آنکه نسبت به ما سخت‌گیری بکند بیشتر به خودش سخت‌گیری کرده است.

مثلاً اگر یک وقت احتیاج بود بچه‌ها در شب بی‌خوابی بکشند، نصف شب بیايند یک آموزش را ببینند یا کارهای سختی را انجام بدهند، قبل از همه خود آقا مهدی این کار را کرده بود. کم‌خوابی که آقا مهدی داشت در بین بچه‌ها و شاید در جمع فرماندهان کمتر دیده می‌شد.

هم فرمانده کل سپاه، هم فرماندهان قرارگاه‌هایی که عملیات‌های سپاه اسلام را هدایت می‌کردند به اخلاص آقا مهدی و صداقت ایشان برده بودند از این رو اگر چیزی آقا مهدی می‌گفت بلافاصله آنها می‌پذیرفتند و اجرایی می‌شد.

یکی از شایستگی‌ها و برجستگی‌های شخصیت آقا مهدی توجه به بیت‌المال بود. به بیت‌المال فوق‌العاده حساس بودند. هر جا می‌دیدند خدای ناکرده کوتاهی به بیت‌المال می‌شود اعم از سلاح، تجهیزات، مهمات و تا آن حداقل‌ها مثل چند تا حبه قند، یک قاشق، لیوان و ... کاملاً حساس بودند و در این امر خودشان نظارت خاصی داشتند که بیت‌المال حیف نشود.

نسبت به امکانات دیگر مثل خودروها که چطور از خودرو استفاده کنیم نسبت به سرعت رانندگی، همواره توصیه می‌کردند و می‌گفتند که این وسیله‌ای که در اختیار ماست بیت‌المال است.

در آن سختی‌های جنگ، آن پیچیدگی‌های جنگ، آنجا مثلاً رعایت اینکه شما رعایت سرعت را بکنید، موقعی که ضرورت ندارد با سرعت کم حرکت کنید، در حفظ و نگهداری ماشین دقت کنید، همواره هر وقت یک اکیب راننده می‌آمد توی لشکر ایشان مقید بودند که برای آنها صحبت کند.

خودش شخصاً می‌رفت راننده‌ها را جمع می‌کرد تذکر می‌داد که این وسیله‌ای که در اختیار ما هست بیت‌المال است، ما باید اینها را با تمام وجود حفظ کنیم، برای اسلام و برای کشور که در جنگ از آن به طور صحیح بهره‌برداری کنیم.

ایشان به نماز اول وقت بچه‌ها خیلی حساس بودند، شاید نخستین کارهای ایشان ایجاد یک فضا به عنوان نمازخانه بود. حالا این نمازخانه می‌توانست یک مقداری امکانات پیشرفته‌تری داشته باشد، یک سقفی یا یک فضای محصور داشته باشد.

تا اینکه حداقل یکی از بهترین نقاط آن اردوگاه را ما در حدی که موکتی، زبلویی، حصیری بیاندازیم مشخص می‌کردیم با چند تا پرچم که این محل نمازخانه است.

مقید بود که حتماً نماز جماعت تا جایی که برادرهای رزمنده برایشان فراهم هست و مشکلی برایشان ایجاد نشود اقامه شود.

امامان جمعه‌ای که برای بازدید به منطقه می‌آمدند خیلی وقت‌ها خود آقا مهدی حضرات را همراهی می‌کردند. خاطرم هست حضرت آیت‌الله ملکوتی که امام جمعه تبریز بودند گاهی تشریف می‌آوردند، آقای مهدی مقید بود خودش ایشان را همراهی کند با اینکه خودش درگیر بود، کار داشت، می‌توانست همراهی را بسپارد به دیگران، جانشین خود، ستاد و حتی به بنده اما مقید بودند و همیشه خودش همراهی می‌کرد، حتی شاهد این بودیم که خود آقا مهدی برای نشان دادن و توجیه کردن مسائل و مشکلات منطقه به حضرت آیت‌الله ملکوتی خودروی سواری را رانندگی می‌کرد.

یک شب بعد از عملیات خیبر، آیت‌الله یکتایی امام جمعه خلخال تشریف آورده بودند به منطقه، آقا مهدی بنده را فراخواند، رفتم دیدم نقشه منطقه را بر زمین گذاشته‌اند و عملیات خیبر و جزئیاتش را برای آیت‌الله یکتایی تشریح می‌کنند که چه طور شد و از کجا رفتند، چه طوری رفتند، من احساس کردم یک ابهامی در ذهن آیت‌الله یکتایی نسبت به تعداد شهدا، زخمی‌ها و امثال این موارد به وجود آمده و مقید بودند که آقا مهدی آن جزئیات را هم توضیح بدهند که چه طور شد این کار را با عظمت انجام دادیم چه بود و اگر در بعضی جاها تعداد شهدا یا زخمی‌ها بیشتر شده، چه دلیلی داشت.

آقا مهدی به بنده دستور دادند که فردا صبح با یک اکیب آیت‌الله یکتایی را همراهی کنیم و به جزایر مجنون برده و از آنجا به طور دقیق شرح واقعه دهیم.

به هر حال این علاقه و محبت ایشان نسبت به علما ریشه تاریخی در ذهن علما داشت، حتی به استناد اسناد و مدارک ساواک در مورد آقا مهدی باکری و ارتباط با آقایان علما مشهود بود.

ارتباط خانوادگی ایشان با روحانیت به ویژه شخص مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و چند نکته که در پرونده ساواک به آنها اشاره شده است که آقا مهدی به همراه برادرش علی از طریق شخصی به نام سید علی مقدم با حضرت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای ارتباط داشتند.

باز اگر من بخواهم برای شما مهم‌ترین ویژگی‌های آقا مهدی را عرض کنم، ولایت‌مداری آقا مهدی بود. فوق‌العاده آقا مهدی ولایت‌مدار بودند و نسبت به حضرت امام خمینی (ره) با تمام وجودشان در خدمت ولی فقیه بودند. آنچه که دستور از امام بود مقید بودند که انجام شود. صحبت‌ها و سخنرانی‌ها را کاملاً و تماماً گوش کنند و هم یادداشت کنند و هم نکات برجسته‌اش را در جلسات شورا می‌آوردند برای اعضای شورا می‌خواندند و تذکر می‌دادند.

علاقه آقا مهدی به اهل بیت ذکر کردنی است. اسامی گردان‌های ما اسامی یاران اباعبدالله (ع) است، گردان حضرت علی‌اکبر (ع)، گردان حضرت ابوالفضل (ع)، گردان حضرت علی‌اصغر (ع)، گردان حضرت قاسم (ع)، گردان حضرت حبیب ابن مظاهر (ع) و ... که گردان‌ها را اینطور نامگذاری کرده بودند.

از هر فرصتی استفاده می‌کردند که یک ذکری از اهل بیت شود. در عملیات والفجر چهار گردان‌ها آماده حرکت بودند، تمام کار گردان انجام شده بود و گردان ما باید حرکت می‌کرد، یک وقت دیدم آقا مهدی مثل اینکه یک چیزی گم کرده باشد دنبال من می‌گردد.

من را پیدا کرد، دیدم که خیلی تند به من گفت: فلانی این بچه‌ها دارند می‌روند برای عملیات، می‌خواهند بروند در راه اسلام بجنگند،

می‌خواهند بروند جان خود را فدای اسلام کنند. تو چطور نمی‌توانی یک مداح بی‌آوری و برای اینها چند دقیقه ذکر اباعبدالله (ع) گفته شود.

من جا خوردم، یک دفعه دیدم آقای حاج صادق کمالی آنجاست به او گفتم آقا مهدی گفتند که حتماً این بچه‌ها قبل از اینکه حرکت کنند، ذکر از اباعبدالله (ع) بشود. مقید به این بود که بچه‌هایی که می‌خواهند بروند اگر با ذکر اباعبدالله (ع) و با یاد امام حسین (ع) حرکت کنند، ان‌شاءالله نتیجه بهتری را می‌گیرند که البته اینگونه هم بود.

در هیچ‌کدام از عملیات‌هایی که لشکر عاشورا تحت فرماندهی آقا مهدی باکری و حاکمیت روح آقا مهدی بر فرماندهی لشکر و مجموع اداره امور لشکر شرکت کرده باشند، سابقه ندارد رزمندگانهای لشکر عاشورا شرکت کرده باشند و در آن عملیات خط شکسته نشده باشد. حتی اگر عملیات موفق هم نشده باشد، خطی که بچه‌های لشکر عاشورا و گردان‌های لشکر عاشورا رفته‌اند خط را شکسته‌اند و هیچ خطی توانایی استقامت و مقابله با رزم بچه‌های لشکر همیشه پیروز عاشورا را نداشت و این، آن انگیزه‌ای بود که آقا مهدی در بین رزمندگان ایجاد کرده بود.

ایشان خیلی مقید بود به تلاوت قرآن، تلاوت قرآن و ذکر اهل بیت را سفارش کتبی کرده بود، برای همه ما نوشته و سفارش کرده بود که هر روز باید گردان‌ها توی واحدشان حتی شده نیم ساعت جلسه قرآن داشته باشند.

من یادم است جلسه‌ای امکان نداشت تشکیل شود که آنجا قرآن نخوانیم، آنجا معمولاً به من دستور می‌داد من قرآن می‌خواندم و حتی جلساتی که در آستانه عملیات یا یک کار فوری بود حتماً می‌گفتند چند آیه قرآن بخوانید.

آن چیزی که آقا مهدی را ماندگار کرده است، شجاعت ایشان بود که در جای خود توان و قدرت مدیریتی‌اش و در جای دیگر توان نظامی آقا مهدی است.

من خودم از آقای محسن رضایی شنیدم که می‌فرمودند: «171#& من هر کجا که در مسائل تاکتیکی مشکلی پیدا می‌کردم شهید باکری را صدا می‌زدم».

س: به نظر شما کدام یک از روایات آقا مهدی رمز ماندگاری ایشان است؟

آن چیزی که بیشتر آقا مهدی را ماندگار کرده از نظر من روایات معنوی آقا مهدی بود آن عواطف، اقدامات فرهنگی و اعتقادی بود که ایشان را ماندگار کرد چون از نظر نظامی شما اگر بگردید فرماندهان بزرگی در تاریخ هستند که قوی‌تر از آقا مهدی و بعضی از شهدای ما بودند اما آنها هیچ‌وقت ماندگار نشدند چون فقط قدرت نظامی داشتند و دیگر دلشان رئوف نبود، قدرت معنوی و فرهنگی نداشتند. آنها فقط آدم‌های قدرتمند و توانمند نظامی بودند. بر این اساس اسمی از آنها نماند. آن چیزی که آقا مهدی را ماندگار کرد قدرت نظامی او نبود عشقش به اهل بیت بود، عشقش به مردم و مردم‌داری، ساده‌زیستی و معنویت بود.

این خصوصیات و منش بود که آقا مهدی را ماندگار کرد. برای مثال عرض می‌کنم روایات آقا مهدی این بود که فرقی بین یک بسیجی ساده با برادر خودش که جانشین او در لشکر بود قائل نبود حتی در انتقال پیکر مطهر برادرش فرمود اگر می‌توانید پیکر مطهر بقیه شهدا را بیاورید، پیکر برادر مرا هم بیاورید.

این نوع مسائل آقا مهدی را ماندگار کرد مثل صحنه کربلا آن چیزی که قمر بنی‌هاشم را ماندگار کرد و در تاریخ اسم حضرت عباس (ع) مانده است نه شمشیر زدن حضرت عباس (ع) که البته قوی‌ترین شمشیر زن بودند و وقتی از یک طرف وارد سپاه دشمن می‌شد، لشکر دشمن را می‌شکافت و باز می‌کرد، اینها حضرت عباس را ماندگار نکرد، رفتن او به کنار آب و نوشیدن برای کسی که سه چهار روز تشنه و در حال نبرد بود و تابع ولایت بودن ماندگار کرد.

ارتباط آقا مهدی با مقام معظم رهبری تا جایی که من توی جریانم، هم قبل از انقلاب که اشاره کردم یک ارتباط منظم و صمیمی بود که بعد از انقلاب هم قطع نشده بود.

ظاهراً آقا مهدی هر وقت فرصتی پیدا می‌کردند و به تهران تشریف می‌بردند حتماً خدمت آقا مشرف می‌شدند که آن موقع رئیس‌جمهور بودند و یا قبل از آن که آقا در جاهای دیگر در خدمت انقلاب بودند.

آقا مهدی پیش ایشان می‌رفتند، این ارتباط را آن موقع خوب متوجه می‌شدم. بعد از عملیات خیبر من رفتم خدمت آقا مهدی نشسته بود یک گوشه‌ای یک فضای معنوی بود که چند لحظه رفتم خدمتشان یک مقدار صحبت کردیم در رابطه با مسائل فرهنگی، شهدا و برنامه‌هایی که بود، به من گفت که یک کاری کنیم یک مقدار یک تزریق روحیه‌ای بشود توی جمع رزمندگان خصوصاً فرماندهان چون بالاخره مشکلات زیادی را ما پیدا کرده بودیم.

من به ایشان پیشنهاد دادم که اگر اجازه دهید و امکان داشته باشد یک مقدار عکس امام تهیه شده بود از این عکس‌ها ببریم مقام معظم رهبری امضا کنند به امضای حضرت آقا بیاوریم با یک هدیه‌ای به رزمندگان و فرماندهان بدهیم، خیلی ایشان خوشحال شد و به من گفت پیشنهاد خوبی است حتماً این کار را انجام بده.

در دفتر یادداشتی نوشتند برای برادر مقدم که هنوز من آن یادداشت را دارم نامه را برای برادر مقدم نوشت به همان سید علی مقدم که از قبل با هم با آقا در ارتباط بودند، آن موقع ظاهراً مسئول دفتر آقا بود یا ارتباطات مردمی در دفتر ریاست جمهوری را برعهده داشت.

نوشت برادر مقدم، فلانی می‌آید چند تا کار به او سپرده‌ام، همکاری کنید. من 30-40 تا عکس امام را که باید امضا می‌شد و یک متنی را که آقا محبت کنند بنویسند زیر عکس آقا بزنیم همچنین یک عکس از شهید مرتضی‌یاغچیان برده بودم تا آقا متنی برای آن بنویسند، عکسی از حمید آقا هم برده بودم و بنا بود که آقا متنی بنویسند، چند تا کار این جوری بود همه اینها را برداشتم رفتم تهران بعد پیش خودم گفتم کسی مرا به دفتر رئیس‌جمهور راه نمی‌دهد من که یک رزمندۀ عادی بودم با همان سادگی رفتم دفتر ریاست جمهوری در خیابان پاستور.

در آنجا به من گفتند چه کار داری گفتم با آقای مقدم کار دارم، گفتند که کی هستی گفتم از طرف آقا مهدی اومدم زنگ زدن آنجا تا

گفتند یک نفر از طرف آقا مهدی باکری آمده فوری گفت بیاید بالا، من رفتم بالا خدمت آقای مقدم خیلی مرا تحویل گرفتند، گفتند کارت چیه گفتم مرا آقا مهدی فرستاده این چند تا کار را داریم. بعد انتظار داشتم که بگویند ممکن نیست، گفتند که هر کاری که آقا مهدی گفته‌اند روی چشم ماست. کارها را توضیح دادم، از من که گرفت پیش خودم فکر کردم می‌گویند برو یک ماه دیگر بیا، بعد از ظهر بود که رفته بودم، گفتند برو فردا صبح بیا.

صبح رفتم خدمت آقای مقدم دیدم همه آن چیزهایی که آقا مهدی گفته بودند، با علاقه‌ای که نسبت به آقا مهدی داشتند همه را انجام شده بود، هم متن را نوشته بودند هم عکس‌ها را امضا کرده بودند، همه را تحویل گرفتم و آوردم دادم خدمت آقا مهدی. این نشان از عمق علاقه و صمیمیت حضرت آقا به آقا مهدی و متقابلاً علاقه آقا مهدی به حضرت آقا بود که من خودم یک مرحله را

ابداً طی نکرده‌ام، واسطه قضیه بدم که به حمدالله آن متوجه‌ها همه مانده است.

س: حاج آقا در مورد حمید آقا و اخلاق و منش ایشان هم بفرمائید؟

ج: حمید آقا فردی بودند که خودشان را در سایه آقا مهدی پنهان می‌کردند و یقیناً یکی از شخصیت‌های ویژه جنگ تحمیلی حمید آقا هستند.

ایشان توان نظامی، قدرت تحلیلی، توان تاکتیکی و کلاس‌های تاکتیکی که داشت شاید در زمان و نوع خودش ویژه و خاص بود. از نظر توانمندی حمید آقا چون در سایه آقا مهدی بود خودش را زیاد نشان نمی‌داد. خودش را کنار می‌کشید که خدای ناکرده یک وقت شائبه‌ای پیش نیاید که حمید آقا بخواهد استفاده‌ای بکند از این موقعیت یا خودش را نشان بدهد. شاید اگر آقا مهدی نبود، حمید آقا رشد فوق‌العاده‌ای در جنگ می‌کرد. حداقل می‌توانست یکی از فرماندهان بزرگ لشکرهای دوران دفاع مقدس باشد.

با توجه به توانمندی که حمید آقا داشت در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس گردان‌های اصلی و خط‌شکن تیپ را هدایت می‌کرد ولی هیچ‌گاه خودش را نشان نمی‌داد.

در واقع آن چیزی را که آقا مهدی می‌گفتند را انجام داده و کارهایی که خیلی از رزمندگان از عهده آن بر نمی‌آمدند را انجام می‌داد. آقا مهدی واقف بر این قضیه بود، بالاخره اطمینان کردن توی جنگ به اینکه یک کار پیچیده‌ای را به چه کسی واگذار کنیم خیلی سخت است و یکی از سخت‌ترین کارهای فرمانده این است که کار را به چه کسی واگذار کند و خیالش راحت باشد که آن کار و مأموریت را آن فرد می‌تواند انجام دهد یا نه.

آقا مهدی سخت‌ترین کارها را به حمید آقا می‌سپرد. شاید دیگران هم بودند که می‌توانستند این کار را انجام بدهند ولی من احساس می‌کنم که می‌خواست کارهای سخت را خودش و برادرش انجام دهند.

اما اینکه آقای مهدی سخت‌ترین کار را می‌سپرد به حمید آقا نه به این دلیل که اطمینان صددرصد به دیگران نداشت بلکه به این دلیل بود که می‌خواست کارهای سخت به دوش خانواده خودش باشد یا خودش می‌رفت انجام می‌داد.

از جمله صحنه‌هایی که از عملیات خیبر به یاد دارم این است که کار سخت و پیچیده که مهم‌ترین هدف عملیات بود، این بود که باید می‌رفتند سر پل جزیره مجنون جنوبی را بگیرند.

آقا مهدی این مأموریت را به حمید آقا سپرد که برود آنجا و با اطمینان بداند که اگر نصف شب رسیدند آنجا و اعلام کردند آقا مهدی با اطمینان بتواند بقیه لشکرها و نیروهای خود را بفرستد به طرف جزایر مجنون که قطعاً آقا مهدی به حمید آقا چنین اعتمادی را داشت که این مأموریت را که به لشکر عاشورا واگذار شده بود به حمید آقا بسپرد و حمید آقا آن را اجرا کند.

و اما خاطره:

اگر قرار است خاطره‌ای بیان شود، ترجیحاً مربوط به سخت‌ترین مأموریت عملیات خیبر می‌شود که شاهد عینی دلوری شهیدان بزرگوار مهدی باکری، حمید باکری و شهدای خیبر بودیم.

مأموریتی بود که به حمید آقا و لشکر عاشورا سپرده شده بود، قبل از عملیات یادم می‌آید که دستور دادند همه رزمندگان را جمع کنیم در محوطه اردوگاهی موقتی که داشتیم.

همه رزمندگان را جمع کردیم، سه روز تا آغاز عملیات مانده بود، آقا مهدی برای رزمندگان صحبت کردند و چون عملیات، عملیات سختی بود تأکید می‌کردند که چطور برویم و چه کار کنیم و چه کار کنیم. ماشینی در کنار آقا مهدی قرار داشت که به حمید آقا دستور دادند برو بالای ماشین و حمید آقا رفت روی سقف ماشین، حمید آقا هم موهایش را از ته زده بودند. آقا مهدی به حمید آقا اشاره کردند و به رزمندگان فرمودند که این حمید است برادر من، هر موقع ایشان را دیدید و هرچه برای شما گفت به حرف‌هایش گوش کنید سپس رو به شهید مرتضی یاغچیان کردند و دستور دادند که او هم به بالای ماشین برود و به رزمندگان فرمودند هر موقع آقا مرتضی را هم دیدید و حرفی را گفت انگار من به شما گفته‌ام، حرف مرتضی را هم گوش کنید و به همه گفت هر دوی اینها را خوب نگاه کنید بشناسید اینها اگر که در عملیات چیزی به شما گفتند خوب گوش کنید. حمید آقا و آقا مرتضی چهره‌های شاخص لشکر ما بودند، یکی از مأموریت‌های سخت این بود که بروند و سر پل را بگیرند و حمید آقا رفت و این مأموریت را در اوج عزت و افتخار انجام داد و اعلام کرد که جزایر آماده‌اند می‌توانند رزمندگان بیایند.

یک قسمت کار که به نظر من حساس بود، قسمتی بود که در عقبه ما باید برای انتقال امکانات به داخل جزایر انجام می‌دادیم، هلی‌کوپترها آنجایی که قایق‌ها می‌خواستند حرکت کنند تعیین اولویت‌ها بود که چه کسی برود، چه کسی نرود و چه امکاناتی را ببرند آنجا.

آقا مرتضی را گذاشته بود، من موقعی که رفتم آقا مرتضی را بینم یک و دو روز قبل از شهادتش، دیدم که ایستاده، احساس کردم که آقا مرتضی چند روزه که خوابیده آن حالت خستگی که در چهره او بود و آن مشکلاتی که که در نقل و انتقال امکانات بود، آقا مهدی اطمینان کرده بود و آقا مرتضی را گذاشته بود آنجا که این کار را بکند.

بعد از شهادت حمید آقا هم آقا مرتضی رفت جلو که کار ناتمام حمید آقا را تمام کند و خود آقا مرتضی هم به شهادت رسید، این دو بزرگوار از چهره‌های شاخص عملیات خیبر هستند.

به نظر من حمید آقا یک مهدی باکری بود که در سایه آقا مهدی پنهان بود و زیاد زوایای شخصیتی او را نتوانستیم نشان دهیم.

به لحاظ اینکه خودش هم نمی‌خواست زیاد خود را بروز دهد اما آقا مهدی این را می‌دانست و بچه‌هایی که از نزدیک با ایشان کار کرده بودند به ابعاد شخصیت حمید آقا کاملاً واقف بودند.

شب عملیات فرا می‌رسد وضو گرفته بسیجیان را یک به یک از زیر قرآن عبور می‌دهد برای اینکه در بارش بی‌امان توپ و خمپاره را از رهگذر طوفان برهاند خود را به بسیجانش می‌رساند. ناگاه گلوله‌ای از راه می‌رسد و در سر پر شوری که سودای کربلا داشت فرو می‌نشیند و گردنی را که از رقیبت همه تعلقات جز بندگی خدا بود فرو می‌افتد.

مهدی که آنسوی دجله این میعادگاه دلدادگان به تیز خصم به خاک افتاده بود جنازه‌اش را به قایق انتقال می‌دهند ولی پیکرش به تبعیت از پیکر صدباره مولایش دگربار با شعله سری صدپاره شده خاکستریش آرام آرام در میان آب فرو می‌رود و چون گوی کوچکی از چشم ناپدید می‌شود و از آسمان به پیشواز می‌آیند و بوی بهشت می‌وزد و در عملیات بدر هنگامی که فرماندهی لشکر را به عهده داشت شهادت را در آغوش کشید.

من آن شمع که خاکستر ندارم
شهید عشق و پیکر ندارم
.....

گفت‌وگو: ناصر یاری